

—۵—

شبانگهان به جنگل‌ها رسیدند
که تالختی بیسایند آن جا
سکوت سرد جنگل نیش میزد
نهان در سینهء خود داشت غوغا

پریشان کرد، بوی گرم طعمه
مشام کرکس و گرگ نهان را
برون آورد از هر سو پلنگی
کشید از کام جنگل‌ها، ددان را

صدای پای خیل زنده خواران
 هراسان کرد مرغان سفر را
 به هر سو چشم‌ها تا بید در شب
 بلند از زیر پر کردند سر را

فتاد از شاخه مرغ خسته بالی
 امان خواه از پلنگ تیز چنگال
 پلنگ او را به کام خویش بلعید
 نماند از او نه یادی، نه پر و بال

صدا از مرغ دیگر نیز برخاست:

”بگیریم کرکسان را پای و دامان
 که ما را از شر گرگان رهانند
 چو باشند از تبار بال داران“

به پر منقار خود مالید کرکس
 صدایش رعب در جنگل در انداخت:

”به پیش آئید، پیش ما بمانید
 چه کس آواره این راهتان ساخت؟“

فرود آمد دو مرغ از شاخه پائین
 که تا جویند از کرکس پناهی
 یکی نالید: "بیزاریم زین ره
 که سیمرغ است رؤیای سیاهی"

صدای مرگزای کرکس آمد:

"منم سیمرغ و این جا کوه قاف است
 بیوندد به جمع ما هر آن مرغ
 اگر از دام این رؤیا توان رست

هزاران مرغ با این خواب و رؤیا
 ازین ره در کنام ما رسیدند
 بین همسان من گشتند فربه
 که ره مانند و حرف ما شنیدند"

صدای مرغ رنگین پر بیچید:

"برای ما ز آسایش چه داری؟
 ز خواب سروری اینگ گذشتیم
 به خاک آرزوی ما چه کاری؟"

زرین پر غرق شد در خاموشی‌ها
پیا در جمع، نجوا شد سراسر

”چه فرقی بین سیمرخ است و کرکس
به ما مشکل گشا کرکس شود، گر؟“

تکاتک مرغ‌ها پائین پریدند
که تا از کرکسان راحت بجویند
شماری همچنان در دام تردید
کدامین ره از این ره‌ها، بپویند؟

عجین شد در نهاد مرغِ خاکی
غم تنهائی و امید دیدار
به دوش‌اش بار سنگین رسالت
دلش مستِ ره سیمرخِ پر بار

زرین پر داد زد: ”ای مرغِ خاکی

چه حاصل زین ره و آینه‌ء او؟

چرا ما را به این جاها کشیدی؟

چه خواهد بود پایان تکاپو؟

که سیمرغ است آن جا دانم اما
 رهی گر دور باشد حاصل اش چیست؟
 اگر این ره چنین پر پیچ و خم هاست
 به پاداش اش برابر حاصلی نیست.

صدای لاشه خواری مست و مغرور

به جنگل همچو رعدی باز پیچید:

”برای بخشش گمراهی تان

سزد تا پر کشید از دام تردید.“

نفس در سینه گاه مرغ خاکی

گره شد، باز شد، شور عیان شد

تمام وهم جنگل در امیدش

چو برگی در دل آتش نهان شد

صدا زد: ”راهیان آسمانها!

چرا افسون شدید از لاشه خواران؟

از این مردارخوار آخر چه جوئید؟

که خود باشد اسیر چارپایان

درونش پر بود از لاش مرغان
 بریزد از زبانش زهر افسون
 مبادا لقمهء چربش بگردید
 که خود زائیدهء مرگ است و از خون

به یاد آرید زندان و قفس را
 که با یک قصد، چون از آن پریدید؟
 چرا در بند نو خواهید مردن؟
 مگر ارزان به این منزل رسیدید؟

چه می جوئید آسایش ز هر خصم
 که مرگ تان بود آسایش او
 سکوت تان، نجات رهروان نیست
 به گمراهی سزد راه تکاپو

صدا برخاست از کرکس خشمگین:

”به زیر آرید مرغ فتنه جو را
 تن اش را لقمهء چربم بسازید
 دگر کوه کنید این گفتگو را

صدای شوم و وهم انگیز کرکس
 درختان را به شور و شرّ درآورد
 پلنگ و گرگ لیسیدند لب را
 که افسون آرزوشان را برآورد

گروهی مرغ‌ها فریاد کردند:

”مبارک باد تخت و بخت کرکس!“

شماری بوی خون احساس کردند
 صداها خاموشی بگرفت زآن پس

به چشم رهنمای مرغ خاکی
 افق تاابید از لای درختان
 در آن امیّد بود و استواری
 در آن درد و عذاب و رنج و حرمان

ندا در داد خاکی پر، که: ”رفتم!“

مرا هستی سفر در کام مرگ است

برایم روز مرگ آغاز هستی ست

”حیات“ است آن و لیکن نام ”مرگ“ است

پرید هم‌سان تیری تا بسازد
 دل شوم هزیمت را نشانه
 گشاید راه بن بست سفر را
 نماند بر رهش سنگ بهانه

پرید و پر کشان می‌خواند با خود:

”سفر در جستجوها، جستجوهاست

زیایم بند خواهد رفت و یابم

مرادی را که نا پیدا و پیدا است“

چو خاکی پر پرید از جمع مرغان
 به جنگل رقص دندان‌ها عیان شد
 چو مرغان دو دل ماندند بر شاخ
 نخستین طعمه‌ها خوش باوران شد

فضای جنگل از غوغا برآشفتم
 زهر سو نغمه‌های مرگ، جوشان
 دو دل‌ها نیز دانستند از راز
 که می‌دیدند رقص لاشه خواران

صدا از مرغی برخاست لرزان

که: "حرف مرغ خاکی رازها داشت"

زرین پر داد زد: "بس کن. دروغ است"

بجز من تخم این ره را که می کاشت؟"

صدای مرغ رنگین پر برآمد

ولی گم شد به غوغای پریشان

صدا آمد که: "ای یاران تلاشی

که جنگل پر شد از خیل شغالان"

به دنبال مسیر مرغ خاکی

همه پرواز کردند و رسیدند

نگاهی کرد مرغ خاکی و دید

که آخر دام افسون را دریدند

شتابان بالزن از رعب و وحشت

ز جنگلزار و تاریکی گذشتند

شب و روز آمد و شام و سحر شد

شماری پیش و برخی باز گشتند.